



The University of Tehran Press

The Examination and Criticism of Types of Atheism from the Viewpoint of John Gray

Rahim Amraee^{1*} | Akbar Amiri²

1. Corresponding Author, Assistant Professor of the Department of Islamic education and training. Farhangian University, Kermanshah, Iran. Email: r.amraie@cfu.ac.ir

2. Visiting Professor of the Department of Islamic Education and training. Farhangian University, Kermanshah, Iran. E-mail: Akbaramirikandole@gmail.com

ARTICLE INFO

Article type:
Research Article

Article History:
Received November 6, 2023
Revised February 4, 2024
Accepted February 4, 2024
Published online 10 March 2024

Keywords:
Atheism
Humanity
Morality
Progress
Religion

ABSTRACT

John Gray, who is an English philosopher and specialist in the history of theories, proposes different types of atheism and tries to define, categorize and criticize them by extracting the presuppositions and logical consequences of each one. New atheism, atheism based on secular humanism, atheism as making a kind of religion out of science, atheism in the form of antitheism, atheism in the form of modern political schools, atheism without progress, and atheism of silence are types of atheism that John Gray distinguishes from each other. According to John Gray, some types of atheism have gone astray by misunderstanding the definition of religion and considering it as the primary type of science. Some others, by taking presuppositions such as the idea of humanity and the idea of progress, have suffered a kind of logical contradiction in their accepted principles; Because while denying the truth of religions, they have taken these two assumptions from the idea of monotheism and the idea of salvation in religions. The impossibility of establishing moral.

Cite this article: Amraee, R. & Amiri, A. (2024). The Examination and Criticism of Types of Atheism from the Viewpoint of John Gray. *Philosophy of Religion*. 20(4), 259-274. DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.366664.1005998>



© Rahim Amraee, Akbar Amiri
DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.366664.1005998>

Publisher: University of Tehran Press.



انتشارات دانشگاه تهران

نشریه فلسفه دین

شاپا الکترونیکی: ۶۲۳۳-۲۴۲۳

سایت نشریه: <https://jpht.ut.ac.ir>

بررسی و نقد گونه های خداناباوری از منظر جان گری

رحیم امرایی^{۱*} | اکبر امیری^۲

۱. نویسنده مسؤل، استادیار گروه تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، کرمانشاه، ایران. رایانامه: r.amraie@cfu.ac
۲. استاد مدعو گروه تعلیم و تربیت اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، کرمانشاه، ایران. رایانامه: Akbaramirikandole@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

جان گری، فیلسوف و متخصص تاریخ نظریه‌ها، گونه‌های مختلفی از خداناباوری را مطرح می‌کند و می‌کوشد با استخراج پیش‌فرض‌ها و لوازم منطقی هر یک آن‌ها را تعریف، دسته‌بندی، و نقد کند. خداناباوری جدید خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار، خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم، خداناباوری در قالب خداستیزی، خداناباوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن، خداناباوری بدون پیشرفت، و خداناباوری سکوت گونه‌هایی از خداناباوری هستند که جان گری در تقسیم‌بندی خود آن‌ها را از هم متمایز می‌سازد. از نظر جان گری برخی گونه‌های خداناباوری با تعریف اشتباه از دین به عنوان نوع ابتدایی علم به خطا رفته‌اند. برخی نیز با اخذ پیش‌فرض‌هایی مانند ایده انسانیت و ایده پیشرفت دچار نوعی تناقض منطقی در اصول خود شده‌اند. زیرا، در عین انکار کردن حقیقت ادیان، این پیش‌فرض‌ها را از ایده یکتاپرستی و ایده نجات در ادیان گرفته‌اند. عدم امکان بنا نهادن ارزش‌های اخلاقی بر خداناباوری یکی دیگر از اشکالات بنیادین خداناباوری است. در این مقاله، علاوه بر بررسی و نقد مبانی و لوازم منطقی گونه‌های خداناباوری از منظر جان گری، برخی دیدگاه‌های او در این خصوص نیز نقد شده‌اند.

نوع مقاله:

پژوهشی

تاریخ‌های مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۵

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۱۲/۲۰

کلیدواژه:

اخلاقی،

انسانیت،

پیشرفت،

خداناباوری،

دین.

استناد: امیری، اکبر و امرایی، رحیم (۱۴۰۲). بررسی و نقد گونه‌های خداناباوری از منظر جان گری. *مجله فلسفه دین*، ۲۰(۴)، ۲۵۹-۲۷۴.

DOI: <http://10.22059/jpht.2024.366664.1005998>

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

DOI: <http://doi.org/10.22059/jpht.2024.366664.1005998>

© اکبر امیری، رحیم امرایی.



۱. مقدمه

در طول تاریخ تصورات مختلفی از خداوند وجود داشته که می توان نقیض هر یک از این تصورات را برای پیروان آن تصور نوعی خداناباوری تلقی کرد. کلمه $\alpha\theta\epsilon\iota\sigma\mu$ (آتئوس) که به معنی «بدون خدا(یان)» است در یونان باستان برای تحقیر کسانی به کار می رفت که خدایان مورد قبول جامعه را انکار می کردند. کلمه آتئیست برای اولین بار در سال ۱۵۶۶ در زبان فرانسوی به صورت *athée* و پیش از کلمه انگلیسی *atheist* به معنی «کسی که منکر یا ناباور به وجود خداست» به کار رفت. کلمه آتئیست (خداناباور) به عنوان برچسبی برای عمل خداناباورانه از اوایل سال ۱۵۷۷ به کار رفته است. واژه آتئیسم در زبان انگلیسی از واژه فرانسوی *athéisme* گرفته شده است. از واژه آتئیسم (خداناباوری) اولین بار در اواخر سده هجدهم در اروپا برای توصیف عقیده استفاده شد و به طور خاص به معنای بی اعتقادی به خدای توحیدی ادیان ابراهیمی بود. در سده بیستم، جهانی شدن سبب شد مفهوم این واژه گسترش یابد و به معنای ناباوری به هر گونه خدا تلقی شود. خداناباوری به اقسام مختلفی تقسیم شده است که یکی از آن ها تقسیم خداناباوری به ضمنی و صریح است. اصطلاح خداناباوری ضمنی^۱ اشاره به فقدان عقیده خداناباورانه بدون رد آگاهانه آن دارد و اصطلاح خداناباوری صریح^۲ به مفهوم عام تر ناباوری آگاهانه اطلاق می شود. تقسیم بندی دیگر تفکیک میان بی خدایی مثبت^۳ (سخت/ قوی) و بی خدایی منفی^۴ (ضعیف/ نرم) است. بی خدایی مثبت تأکید صریح و روشن بر این امر است که خدا وجود ندارد و بی خدایی منفی همه انواع دیگر خداناباوری را شامل می شود (Hunter & Wootton, 1992: 22-27). یکی از فیلسوفان معاصر که توانسته انواع جالبی از خداناباوری ها را کشف و تحلیل کند جان گری است. او متولد ۱۹۴۸ در انگلستان و متخصص فلسفه سیاسی و محقق تاریخ نظریه ها است و هم اکنون استاد بازنشسته مدرسه اقتصاد لندن و دانشگاه آکسفورد است. گری چندین کتاب تأثیرگذار در سیاست و فلسفه نوشته است؛ از جمله کتاب *صبح کاذب: هذیان های سرمایه داری جهانی*^۵ که استدلال هایی درباره جهانی شدن بازار آزاد مطرح می کند. کتاب دیگر او *سگ های پوشالی: افکاری درباره انسان و دیگر حیوانات*^۶ است که در آن اومانیسم فلسفی را به باد انتقاد می گیرد. کتاب دیگرش *جرم سیاه: دین آخر زمانی و مرگ آرمان شهر*^۷ نام دارد و در آن به نقد تفکر تخیلی در جهان مدرن می پردازد. دیگر کتاب های او عبارتند از *آزادی از منظر جان استوارت میل*^۸، مفهوم *آزادی در فلسفه سیاسی*^۹، *آزادی از منظر هایک*^{۱۰}، *لیبرالیسم*^{۱۱}، *آخر بازی*^{۱۲}، و *بدعت ها*^{۱۳}. به باور جان گری همان طور که اقسام مختلفی از خداناباوری وجود دارد خداناباوری های گوناگونی نیز وجود دارد که در مبانی و پیش فرض ها متأثر از برخی از گونه های خداناباوری هستند. او میان هفت گونه خداناباوری تمایز می نهد. اولین نوع خداناباوری خداناباوری جدید^{۱۴} نام دارد. نوع دوم خداناباوری انسان گرایی سکولار^{۱۵} است که به باور جان گری نسخه ای توخالی از عقیده مسیحیان به نجات در طول تاریخ است. گونه سوم از خداناباوری وجود دارد که نوعی دین را از علم ایجاد می کند^{۱۶} و شامل انسان گرایی تکاملی، مسمریسم، ماده باوری دیالکتیک، و فرانسان گرایی معاصر است. نوع چهارم خداناباوری مذاهب سیاسی مدرنی است که از ژاکوبینیسم، کمونیسم، و نازیسم گرفته تا لیبرالیسم مسیحیت انجیلی معاصر را دربرمی گیرد.^{۱۷} نوع پنجم خداناباوری شامل خداستیزان می شود.^{۱۸} نوع

1. implicit atheism
2. explicit atheism
3. positive atheism
4. Negative atheism
5. False Dawn: The Delusions of Global Capitalism
6. Straw Dogs: thoughts on Humans and Others Animals
7. Black Mass: Apocalyptic Religion and Death of Utopia
8. J. S. Mill on Liberty
9. Conceptions of Liberty in Political Philosophy
10. Hayek on Liberty
11. Liberalism
12. Endgames
13. Heresies
14. new atheism
15. secular humanism
16. a strange faith in science
17. modern political religion
18. god - haters

ششم خداناباوری ایده خدای خالق را بدون داشتن هیچ پروایی در ارتباط با «انسانیت» رد می‌کند.^۱ هفتمین نوع خداناباوری شامل الهیات سلبی قرن بیستم است که همگی به طرق مختلف به خدایی اشاره می‌کنند که فراتر از هر تصور انسانی است.^۲ در این مقاله ابتدا به تعریف جان گری از خداناباوری می‌پردازیم و سپس انواع هفتگانه خداناباوری را از دیدگاه او بررسی می‌کنیم. پس از آن، با استفاده از نقدهای جان گری، در قالب براهین منطقی، عدم اعتبار منطقی پنج نوع نخست خداناباوری را نشان می‌دهیم و سرانجام به نقد دیدگاه جان گری در باب دو نوع اخیر خواهیم پرداخت.

۲. تعریف خداناباوری

از منظر جان گری از حیث تاریخی مفهوم دین بیشتر با مناسک و آیین‌های دینی سروکار دارد تا باورها. بنابراین در اروپای جهان باستان خداناباوری به معنای امتناع از شرکت در مراسم سنتی تکریم خدایان معبد پانتئون بود. مسیحیان را خداناباور^۳ می‌خواندند. زیرا فقط یک خدا را می‌پرستیدند و از این رو خداناباوری به معنای رد کردن دین نیست. از نظر جان گری برای اکثر انسان‌ها دین بیشتر از مناسک تشکیل شده است تا باورها. واژه پاگان^۴ (= بت‌پرستی) در گذشته برای کسانی که از آیین‌ها و مناسک پیروی نمی‌کردند استفاده می‌شد. پاگان‌یسم یک مسلک نبود. افرادی که پاگان نام می‌گرفتند هیچ مفهومی از ارتداد در ذهن نداشتند و این عنوان فقط به سبب تخطی از اجرای آیین‌ها برای آن‌ها استفاده می‌شد (Fox, 2006: 31). با این حال تعریف جان گری از خداناباوری متفاوت است. او خداناباوری را منحصر در انکار خدای خالق می‌داند. از این رو مکاتبی که به همه‌خدایی یا خدای غیر خالق باور دارند نیز از دید او خداناباور محسوب می‌شوند. از نظر او خداناباور کسی است که برای شناخت و تبیین جهان هیچ استفاده‌ای از ایده خالقیت نمی‌کند. با این تعریف، تعداد خداناباورها خیلی زیاد نیست و خداناباوری صرفاً به معنای فقدان ایده خدای خالق است (Gray 2018: 11).

۳. انواع خداناباوری از منظر جان گری

همان‌طور که در مقدمه ذکر شد جان گری به هفت گونه متمایز خداناباوری قائل است و در اینجا با تکیه بر آرای جان گری به بررسی و تحلیل هر یک از آن‌ها می‌پردازیم.

۳.۱. خداناباوری جدید

دو تن از شخصیت‌های برجسته این گونه از خداناباوری ریچارد داوکینز و سم هرپس هستند. از نظر جان گری پیروان خداناباوری جدید بدون اینکه خود بدانند پیرو فلسفه اثبات‌گرایی آگوست کنت هستند (Gray, 2018: 14). خداناباوران جدید می‌پندارند ادیان فرضیه‌هایی اشتباه هستند و ادیان دوره کودکی و ابتدایی علم بشر هستند که با رسیدن بشریت به بلوغ باید آن‌ها را کنار بگذارند. مثلاً خداناباوران جدید می‌گویند چون توصیف چگونگی پیدایش انسان در کتاب مقدس با نظریات پذیرفته‌شده علمی مربوط به تکامل ناسازگارند نمی‌توان به آن باور داشت. جان گری این نوع برداشت تحت‌اللفظی از کتاب مقدس را مذموم می‌داند و معتقد است چنین رویکردی به ادیان بسیار خشن و ساده‌لوحانه است و همانند ویتگنشتاین این رویکرد یک‌سونگرانه به دین را نقد می‌کند. از نظر خداناباوران جدید بدیهی است که دین شکل ابتدایی علوم تجربی باشد. اما این نظر، خود، دیدگاهی ابتدایی است و سخنی که ویتگنشتاین در مورد فریزر بیان کرد به همان اندازه در مورد ریچارد داوکینز و پیروانش صدق می‌کند: «فریزر بسیار بدوی‌تر از بیشتر بدوی‌هایی است که توصیف می‌کند ... تبیین او از آداب و رسوم مردم بدوی بسیار خشن‌تر از معنایی است که واقعاً دارند.» (Wittgenstein, 2008: 8). جان گری سپس به آگوستین قدیس و فیلون اسکندرانی استشهاده می‌کند و معتقد است که این دو متفکر قائل به برداشت تحت‌اللفظی متون مقدس نبوده‌اند و کتاب مقدس را سرشار از نماد و تمثیل می‌دانسته‌اند. خداناباوری جدید برداشتی تحت‌اللفظی و یک‌سونگر از کتاب مقدس و متون دینی دارد؛ حال آنکه حوزه معنایی و کارکرد علم و

1. atheism whitout progress
2. the atheism of silence
3. atheist
4. pagan

دین یکسان نیست. از نظر جان گری علم نمی‌تواند جایگزین جهان بینی دینی شود. زیرا چیزی به عنوان «جهان بینی علمی» وجود ندارد. علم به عنوان یک روش تحقیق و نه مجموعه‌ای از نظریات معین، با پیشرفت دانش، دیدگاه‌های مختلفی در مورد جهان ارائه می‌دهد و پیوسته در حال تغییر است. معمولاً فرض بر این است که روزی علم دیدگاهی واحد و تغییرناپذیر درباره چیزها به ما خواهد بخشید. اما این دلیل نمی‌شود که فکر کنیم پیشرفت علم به نقطه‌ای می‌رسد که تنها یک جهان بینی باقی خواهد ماند. تا زمانی که باور نکنیم ذهن انسان منعکس کننده جهانی عقلانی است. عقیده افلاطون و رواقیون که به شکل گیری مسیحیت کمک کرد. علم فقط می‌تواند ابزاری باشد که نوع انسان برای مقابله با جهانی که نمی‌تواند درک کاملی از آن داشته باشد ابداع کرده است (Gray, 2018: 17). ضمن اینکه اشکال بر کتاب مقدس گه‌گاه به تحریف آن مربوط می‌شود و اشکالاتی دارد، این اشکالات را نمی‌توان به قرآن کریم که از تحریف مصون مانده است استناد داد. با اینکه قرآن کریم کتاب هدایت است نه کتاب علوم طبیعی یا انسانی، نه تنها با علم هماهنگ است بلکه در موارد عدیده‌ای رازگویی علمی و اخبار غیبی را در آیات خود بیان کرده است (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۸: ۲۰۸). مثلاً، برخلاف معادلات علمی غلط بطلمیوسی، اشاره به نیروی جاذبه زمین تحت عنوان ستون‌های نامرئی و نگاه‌دارنده زمین به شکل اعجاز آمیزی در آیات قرآن ذکر شده است که نه تنها تناقضی با نجوم جدید ندارد بلکه یازده قرن قبل از امثال نیوتن به این نیرو اشاره دقیق داشته است و محل تضارب آرا در بیان این نکته علمی پیش از اندیشمندان شده است (نوری، ۱۳۷۰: ۵۵ و ۵۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۱۷: ۲۹ و ج ۱۰: ۱۱۰ و ۱۱۱). همچنین برخلاف نجوم بطلمیوس و با معنایی دقیق‌تر از کتاب مقدس «امکان برداشت حرکت‌های خورشید مطابق با نجوم جدید (به صورت‌های حرکت انتقالی طولی، حرکت وضعی، حرکت زمانی، حرکت درونی خورشید)» از قرآن در آیاتی همچون ۳۸ سوره یس (و الشمس تجری لمستقر لها) و آیات مشابه دیگر همچون ۲ رعد و ۱۳ فاطر وجود دارد (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۸: ۲۷۸ - ۲۹۰). همچنین آیه ۳۰ انبیا و بسیاری آیات دیگر به صورت شگفت‌انگیز (رضایی اصفهانی، ۱۳۹۳: ۱۰۰) پیدایش موجودات از آب را هماهنگ با کشفیات جدید نشان می‌دهد (معرفت، ۱۴۱۷ ق، ج ۶: ۳۴؛ پاک‌نژاد، ۱۳۶۱، ج ۱: ۱۳۵ - ۱۴۴). همچنین مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیات ۲۳ و ۲۴ سوره بقره به تفصیل به انواع وجوه اعجاز قرآن پرداخته است. ایشان اخبار غیبی را فقط یکی از وجوه اعجاز قرآن می‌داند و فهرستی نوزده‌گانه از آیات قرآن ارائه می‌دهد که بر این وجه خاص از اعجاز قرآن دلالت دارند (طباطبایی، ۱۳۸۳: ۶۰ - ۶۴). این موارد به وضوح تفاوت متن تحریف نشده معجزه جاوید (قرآن) را با کتب مقدس پیشین نشان می‌دهد و آشکار می‌کند که ناهماهنگی احتمالی متن تحریفی انجیل را به همه متون مقدس و ادیان الهی نمی‌توان سرایت داد. جان گری سپس نظریه مم‌های داوکینز را مورد نقد قرار می‌دهد. از نظر او داوکینز و شاگردانش داروینسم را با مم‌های شبه علمی آراسته‌اند. مم‌ها واحدهایی از اطلاعات هستند که مانند ژن‌ها برای بقا در فرایند انتخاب طبیعی با هم رقابت می‌کنند. اما مانند ژن‌ها موجوداتی فیزیکی نیستند. هنوز هیچ مکانیسمی که از طریق آن مم‌ها بتوانند خودشان را تکثیر کنند و به درون فرهنگ‌ها منتقل شوند شناخته نشده است. آیا رمانتسیم یا قرون وسطا نوعی مم بودند؟ ژن‌ها را می‌توان با فرایندهای علمی کاملاً اثبات شده شناخت. اما مم‌ها این گونه نیستند. به همان میزان که فلورژیستون امری بی‌اساس بود مم‌ها نیز فقط به منظور تقویت این باور که تکامل می‌تواند همه چیز را توضیح دهد مطرح شده‌اند. خداناباوری هر گاه به عنوان یک جنبش سازمان یافته در دوران مدرن ظاهر شده است همیشه با شبه علم همراه بوده است (Gray, 2018: 18). خداناباوران جدید ارزش‌های دینی را نفی می‌کنند. زیرا این ارزش‌ها را تغییرپذیر و اغلب متناقض می‌دانند و در عین حال اصرار دارند که خداناباوران می‌توانند انسان‌هایی بسیار اخلاقی باشند. اما باید دانست که ارزش‌های اخلاقی ذاتاً نمی‌توانند از خداناباوری به دست آیند. خداناباور جدید امریکایی، سم هریس^۱، خواهان «علم خوب و بد»^۲ است (Harris, 2010). در واقع همه نسخه‌های «اخلاق علمی» جعلی است؛ نه فقط به دلیل ساختگی بودن علمی که آن‌ها به آن متوسل می‌شوند. زیرا، علاوه بر آن، علم نمی‌تواند شکاف بین واقعیت‌ها و ارزش‌ها را پر کند. تحقیقات علمی هر قدر هم پیشرفت کند نمی‌تواند به ما بگوید کدام یک به جست‌وجوها خاتمه می‌دهد یا چگونه می‌توان تعارضات بین آن‌ها را حل کرد (Gray, 2018: 18).

1. meme

2. Sam Harris

3. a science of good and evil

۲.۳. خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار

جان گری دومین نوع خداناباوری را انسان‌گرایی سکولار می‌نامد و معتقد است این دسته از خداناباوران با انکار یکتاپرستی، به‌غلط، تصور می‌کنند دیدگاهشان خارج از جهان‌بینی‌ای است که توحید ترسیم می‌کند. آن‌ها گرچه ممکن است اعتقادات توحیدی را رد کرده باشند، خود را از روش تفکر یکتاپرستانه جدا نکرده‌اند. جان گری این نوع خداناباوری را مبتنی بر دو پیش‌فرض می‌داند: پیش‌فرض‌های ایده‌انسانیت و ایده پیشرفت؛ که هر دو از دین گرفته شده‌اند. پس، نمی‌تواند ادعای استقلال و بی‌نیازی از دین کند. ایده و مفهوم انسانیت همان ایده‌خداوند در ادیان است که نامش تغییر یافته است و این اعتقاد دینی که انسان به تدریج در حال پیشرفت است مضمون اصلی طریقت انسان‌گرایی مدرن است (Gray, 2018: 30-33).

۳.۲.۱. جان استوارت میل

جان استوارت میل (۱۸۰۶ - ۱۸۷۳) انسان‌گرایی لیبرال را بنیان نهاد. دو اشکال به انسان‌گرایی سکولار استوارت میل وارد است. او به ایده پیشرفت بشر باور دارد. اما هیچ معنا و معیاری برای پیشرفت ذکر نمی‌کند و دلیلی برای ضرورت پیشرفت نمی‌آورد. میل توضیح نمی‌دهد که چرا مردم باید از یک زندگی امن و راحت برای تبدیل شدن به افرادی آزاداندیش چشم‌پوشند. او در مقاله خود در باب «فایده‌گرایی» می‌گوید: «بهتر است یک انسان ناراضی باشیم تا یک خوک راضی.» (Mill, 1998: 140). اگر خوک طور دیگری فکر می‌کند به این دلیل است که از لذت زندگی ذهن بی‌خبر است. میل برخلاف بنتام می‌خواست بین لذت‌های بالاتر و پایین‌تر تفاوت کیفی بگذارد. او شک نداشت که اولی نسبت به دومی رضایت‌بخش‌تر است. لکن میل برای این قاطعیت دلیلی نمی‌آورد. برخلاف نظر میل، در مورد اینکه انسان‌ها خود یا دنیایی که ساکن آن‌اند را بهتر کرده‌اند ابهام وجود دارد. به چه معنا یک نازی و یک کمونیست نسبت به یک پیرو اپیکور، یک رواقی، یا یک تاقوئیست در گذشته دارای پیشرفت محسوب می‌شود؟ چگونه عقاید سیاسی مرگ‌بار دوران مدرن بهتر از آیین‌های سنتی گذشته است؟ این‌ها پرسش‌هایی هستند که پیروان امروزی میل نمی‌پرسند چه رسد به اینکه پاسخ دهند. به باور جان گری تصور میل از نوع انسان فایده‌گرا بر اساس مشاهده نبود و باورهای اخلاقی او را که از مسیحیت گرفته شده بود منعکس می‌کرد (Gray, 2018: 38-43). جان استوارت میل نه تنها از ارائه ملاک و معیاری برای پیشرفت ناتوان است بلکه دلیل و چرایی ضرورت این پیشرفت را نیز ذکر نمی‌کند. از طرف دیگر ایده انسانیت به عنوان یک مفهوم کلی و یگانه را نمی‌توان از فلسفه میل استخراج کرد. میان اصالت‌بخشی استوارت میل به پیشرفت‌خواهی و فایده‌گرایی با تأکید او بر اخلاق در موارد فراوانی تناقض ریشه‌ای ایجاد می‌شود؛ زمانی که انسان باید یکی را فدای دیگری کند. ایده پیشرفت و مضامین اخلاقی فلسفه جان استوارت میل متأثر از باورهای دینی هستند (Mill, 1958: 64).

۳.۲.۲. برتراند راسل

برتراند راسل درباره نیاز مداوم به چیزی که فراتر از جهان بشری است می‌نویسد: «من خویش را به نوبه خود یک لیبرال، سوسیالیست، یا صلح‌طلب تصور کرده‌ام. اما هرگز هیچ‌یک از این‌ها به معنای عمیقشان نبوده‌ام ... آنچه اسپینوزا عشق عقلانی به خدا می‌نامد به نظر من بهترین چیز برای زندگی است. اما من حتی خدایی که تا حدی انتزاعی باشد هم نداشته‌ام تا اسپینوزا به خودش اجازه دهد عشق عقلانی من را به آن متصل کند. من به تصویری خیالی عشق ورزیده‌ام و در این عشق ورزیدن ذات درونی‌ام خیالی شده است. برای من معنای دریا، ستارگان، باد شبانه در خرابه‌ها از انسان‌هایی که خیلی دوست دارم بیشتر است و می‌دانم که محبت انسانی برای من در نهایت تلاشی برای فرار از جست‌وجوی بیهوده خداوند است» (Russell, 1968: 68). راسل بیشتر عمر طولانی‌اش را در شک گذراند و اظهار داشت که از زندگی با شک و تردید خوشحال است. با این حال امید زیادی به تحول اجتماعی داشت که نگاه شکاکانه او به‌سختی می‌توانست آن را توجیه کند. او دین را زمانی خواستی می‌دانست که در برابر شک و تردید تسلیم باشد. اما این شک‌گرایی را در مورد امیدهای والایش به پیشرفت جهان به کار نگرفت. راسل در سال ۱۹۲۸ نوشت که یک «فلسفه علمی» می‌تواند «اخلاق جدیدی» را شکل دهد که «زمین ما را به بهشت تبدیل کند» (Russell, 2004: 13). اما در مورد اینکه چگونه این دگرگونی بزرگ رخ می‌دهد توضیحی نداد. وی معتقد بود که عقل انسان را به سمت عمل سوق نمی‌دهد و فقط احساسات می‌توانند این کار را بکنند و عقل خدمتگزار آن‌ها است. شک‌گرایی راسل ضد دین است. اما ضد

مادی‌گرایی نیست. علم را هم صرفاً در مسیر مادی‌گرایی می‌خواهد. نگاه خوش‌باورانه او به اخلاق مبنای عقلانی ندارد. زیرا اخلاق را بر علمی تکیه می‌دهد که آخرت‌گرا نیست و با علم دنیوی ایثار و گذشت و اخلاقیات معنوی تأمین نمی‌شود. در نگاه تک‌ساختی مادی‌گرایانه به جهان همواره در تنگناها اخلاق فدای مادیات تک‌ساختی می‌شود؛ به‌خصوص که نگاه به دین و اخلاقیات و معنویات آکنده از شک و ابهام شده باشد. اگر عقل نمی‌تواند اهداف انسانی را تحقق بخشد پس چگونه می‌تواند جهانی را از نو بسازد و سبب پیشرفت شود؟ (Gray, 2018: 45). این نوع نگاه در حلقهٔ وین^۱ هم مشهود است که هر یک از فلاسفهٔ این حلقه با نگاهی شک‌آلود و ابهام‌زا به دنبال ایجاد شک و ابهام در مفهوم گزاره‌های دینی و در نهایت به دنبال حذف دین بودند، بدون اینکه دلیل منطقی و جایگزین مناسبی برای دین داشته باشند؛ ویتگنشتاین متأخر با نظریه بازی‌های زبانی، پل تیلیش با نظریه نمادها، و ... که در عین حال مبنایی دیگر برای اهداف دین قائل شدند که تأمین‌کننده اهداف نیستند (کریمی و امرایی، ۱۳۸۹: ۱۲ - ۱۶).

۳.۲.۳. نیچه

امروزه فیلسوف مشهور فرانسوی، میشل انفره^۲، نقش محوری نیچه در خداناباوری مدرن را تصدیق می‌کند و می‌نویسد: «نیچه ارزش‌گذاری مجدد را معرفی کرد: خداناباوری به خودی خود هدف نیست. خدا را کنار بگذار؛ اما بعدش چه؟ اخلاقی دیگر، اصول اخلاقی جدید، ارزش‌هایی که به دلیل غیر قابل تصور بودن قبلاً هرگز تصور نمی‌شدند. این نوآوری همان چیزی است که امکان رسیدن به خداناباوری و پیشی گرفتن از آن را فراهم می‌کند؛ وظیفه‌ای دشوار که هنوز هم باید به نتیجه برسد.» (Onfray, 2007: 34). از نظر جان گری از این نوع خداناباوری چیز زیادی حاصل نشده است و با تناقضات دورنی عذیده‌ای روبه‌روست. او مانند مسیحیانی که آن‌ها را خوار می‌شمرد انسان را گونه‌ای می‌دانست که نیاز به نجات دارد و از آنجا که خدا را کنار نهاده بود ایرانیان را نجات‌دهندهٔ بشر می‌دانست؛ که همان نقش مسیح در مسیحیت را داشت. بنابراین نیچه در عین انکار دین از مضامینی دینی بهره گرفته است و این امر نشان‌دهنده نوعی تناقض دورنی در سیستم اندیشهٔ اوست (Gray, 2018: 47-48).

۳.۳. خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم

گونهٔ سوم نوعی خداناباوری است که می‌خواهد از علم نوعی دین بسازد. این گونه از خداناباوری شامل انسان‌گرایی تکاملی، مسمریسم، ماده‌باوری دیالکتیک، و فرانسان‌گرایی است.

۳.۳.۱. انسان‌گرایی تکاملی

در انسان‌گرایی تکاملی باید نژادهای انسان را از طریق انتخاب و گزینش برای بقا اصلاح کرد تا تعداد نژادهای برتر بیشتر شود. جولیان هاکسلی مبلغ «دین علم» و نظریه‌های نابرابری نژادی بود که اعتقاد داشت اگر بشر به یک سطح بالاتر صعود کند تکامل دیگر نباید به صورت طبیعی پیش برود و آن را باید آگاهانه برنامه‌ریزی کرد. متفکرانی مانند وایتهد و ساموئل الکساندر نیز اندیشه هاکسلی را در این زمینه دنبال کردند و نوعی الهیات تکاملی بنیاد نهادند که در آن جهان نسبت به خود آگاه‌تر می‌شود (Gray, 2018: 57). پیروان این مکتب درکی اشتباه از انتخاب طبیعی داروین دارند. زیرا انتخاب طبیعی فرایندی بی‌هدف است. «به نظر می‌رسد در تنوع موجودات آلی و عمل انتخاب طبیعی، همانند مسیر وزش باد، هیچ طرحی وجود ندارد.» (Darwin, 1859: 67). نمی‌توان هم به تکامل داروینی معتقد بود هم بر اساس آن ایدهٔ پیشرفت به سمت آینده‌ای بهتر برای نژاد بشر را بنیان نهاد. زیرا نظریهٔ انتخاب طبیعی متضمن هیچ ایده‌ای از پیشرفت یا کمال نیست (Gray, 2018: 60). از طرفی پیروان این مکتب، از جمله وایتهد، به‌رغم انکار مضامین دینی، به گونه‌ای تناقض‌آمیز مفهوم خدای ادیان را اخذ کرده‌اند و به عنوان هدف و غایت تکامل جهان در نظر گرفته‌اند (Gray, 2018: 59). نقد دیگر اینکه نمی‌توان طرفدار انسان‌گرایی نژادی بود و به اصول جهانی اخلاق نیز باور داشت (Huxly, 2009: 74).

1. Vienna Circle
2. Michel Onfray

۳.۳.۲. مسمریسم

فرقه‌های زیادی وجود داشته‌اند که از علم نوعی دین ساخته‌اند. فرانتس آنتوان مسمر (۱۷۳۴ - ۱۸۱۵)، پزشک آلمانی، ادعا می‌کرد نوعی مغناطیس حیوانی کشف کرده است که می‌تواند برای درمان اختلالات جسمی و روانی انسان استفاده شود. گروهی پزشک به سفارش لویی پانزدهم کار او را مورد آزمایش قرار دادند و به نتایج مشکوک و منفی رسیدند؛ لکن ایده‌های او تأثیر گسترده‌ای داشته است. سایر ادیان مدرن، مانند فرقه علم مسیحی، که بنیان‌گذار آن ادی بیکر^۱ بود، نیز انجمن تئوسوفی هلنا بلاواتسکی^۲ تحت تأثیر مسمریسم به وجود آمدند (Buraneli, 1976). مسمریسم نمونه اولیه ادیان ساختگی بعدی مانند مونیسم یا همان یگانه‌انگاری ارنست هاکل و انسان‌گرایی تکاملی هاکسلی بود که هدف آن‌ها استفاده از علم برای دگرگون کردن وضعیت انسان است. از نظر آن‌ها با کمک علم می‌توان نقایص انسان‌ها را برطرف کرد و تحسین‌برانگیزترین ویژگی‌های آن‌ها را ارتقا بخشید. نقد جان گری بر مسمریسم و مکاتب پیرو آن مبتنی بر این امر است که معیار مشخصی برای انتخاب کسی که باید تصمیم بگیرد این گونه جدید چگونه باشد وجود ندارد. کدام‌یک از انسان‌های کنونی شایسته‌اند تا نسل این انسان‌های برتر را ایجاد کنند؟ این شایستگی بر چه معیار منطقی و اخلاقی استوار است؟ این‌ها پرسش‌هایی است که مسمر و پیروانش پاسخی برای آن ندارند (Gray, 2018: 66).

۳.۳.۳. ماده‌باوری دیالکتیک

لئون تروتسکی از شخصیت‌های بارز ماده‌باوری دیالکتیک است که به غلط می‌خواست نوعی دین از علم بسازد تا سبب پیشرفت نژاد بشر شود. او می‌نویسد: «گونه انسان همو ساینس گرد هم آمده بار دیگر به حالت تحول بنیادی در خواهد آمد و به دست خودش موضوع یکی از پیچیده‌ترین روش‌های انتخاب مصنوعی و آموزش روان‌تنی خواهد شد. پیش‌بینی اینکه انسان آینده تا چه حد ممکن است به حاکمیت بر خود دست یابد یا تا چه میزان می‌تواند روش خود را به کار ببرد دشوار است. ساخت اجتماعی و خودآموزی روان‌تنی به دو جنبه از یک فرایند تبدیل می‌شوند ... انسان بسیار قوی‌تر و عاقل‌تر و لطیف‌تر، بدن او هماهنگ‌تر، حرکات او موزون‌تر، و صدای او موسیقایی‌تر خواهد شد. اشکال زندگی به طور پویایی مهیج می‌شوند. نوع متوسط انسان به سطح ارسطو یا گوته یا مارکس می‌رسد و بر فراز این بلندی قله‌های جدیدی طلوع می‌کنند.» (Trotsky, 2005: 135). اما سؤال اینجاست که چه دلیلی برای انتخاب ارسطو و گوته و مارکس (که اتفاقاً همگی نیز مرد هستند) به عنوان الگوی نوع جدیدی از انسان وجود دارد؟ چرا برخی از خصوصیات انسانی از برخی دیگر ارزشمندترند؟ از نظر جان گری، تروتسکی با اخلاق مبتنی بر خداناباوری نمی‌تواند به این سؤال‌ها جواب دهد (Gray, 2018: 68).

۳.۳.۴. فرانسوی‌گرایی

فرانسوی‌گرایی از مکاتب خداناباور است که پیروان آن معتقدند انسان‌ها در اصل چرکه‌هایی از آگاهی هستند و می‌توانند با جدا شدن از بدن‌های در حال فساد که در آن تجسم یافته‌اند از مردن رها شوند. ری کرزویل در کتاب تکنیکی نزدیک است مشتاقانه منتظر یک پیشرفت انفجاری در علم است که به انسان‌ها امکان می‌دهد از جهان فیزیکی فراتر روند و در نتیجه از مرگ رهایی یابند (Kurzweil, 2005: 389). یووال نوح هراری نیز معتقد است بشر امکان این را دارد که به انسانی خداگونه تبدیل شود: «در قرن بیست و یکم پروژه بزرگ بعدی بشریت کسب قدرت‌های الهی خلقت و نابودی و ارتقای هموساینس به انسان خداگونه خواهد بود.» (Harari, 2016: 46). این مکتب نمی‌تواند به این سؤالات پاسخ دهد: ۱. چرا یک گونه فرانسوی‌انسان باید برای انسان‌ها ارزش داشته باشد؟ ۲. چرا گونه‌ای فوق انسانی که توسط انسان‌ها ساخته شده است سبب انقراض سازنده خود نشود؟ این ایده نیز که گونه انسان عامل مشترکی است که خودش «طرح‌های بزرگ» می‌ریزد و آن را در طول تاریخ دنبال می‌کند از یکتاپرستی گرفته شده است و با خداناباوری در تناقض است (Gray, 2018: 70).

1. Mary Baker Eddy
2. Helena Blavatsky

۴.۳. خداناباوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن

نمایندگان ژاکوبینسم، بلشویسم، و لیبرالیسم انجیلی چون هیچ ایده‌ای از یک ذهن خالق را در سیستم فکری خود به کار نمی‌گیرند از منظر جان گری در زمره خداناباوران هستند. جان گری در تشکیل این مکاتب دو عنصر گنوسیسم و مسیحیت را دخیل می‌داند. او معتقد است باور به اینکه بشریت نیاز به پیشرفت و نجات دارد از گنوسیسم گرفته شده است و با اینکه هدف ژاکوبینسم و بلشویسم از بین بردن نفوذ دین در جامعه بود هر دوی آن‌ها مجرای برای اسطوره‌های هزاره‌گرا و آخرالزمانی مسیحیت بودند. این مکاتب، برخلاف ادعای ضد دین بودنشان، اصلی‌ترین پیش‌فرض‌های خود را، که همان باور به پیشرفت بشر و نجات است، از گنوسیسم و دین مسیحیت گرفته‌اند. از نظر جان گری همه این عقاید مدرن تفکرات یکتاپرستانه را با عناصر مشتق شده از گنوسیسم ترکیب کرده‌اند. او نمونه بارز این تلفیق را بلشویسم می‌داند (Gray, 2018: 80-83).

۵.۳. خداناباوری در قالب خداستیزی

از آنجا که خداستیزان در سیستم فکری خود هیچ ایده‌ای از خدای خالق را به کار نمی‌برند، جان گری آن‌ها را جزء خداناباوران قرار می‌دهد و چند تن از خداستیزان را نقد می‌کند.

۳.۵.۱. مارکی دوساد

زندگی مارکی دوساد، فیلسوف فرانسوی، که مملو از گزارش‌هایی از آزارهای جنسی و بی‌بندوباری‌هاست دربردارنده این ایده است که می‌توان با پیروی از انگیزه‌های طبیعی انسانی به زندگی خوب دست یافت و معتقد بود کشتن یک انسان دیگر قابل توجیه است به شرطی که این عمل ناشی از اشتیاق و انگیزه‌های طبیعی باشد و نه فرایندهای سرد قانون. او همچنین نوعی کمونیسم جنسی را با این استدلال که زنان در واقع نوعی دارایی هستند که باید بر اساس اصول برابری توزیع شوند ترویج می‌کرد (Gray, 2018: 172). ساد در کتاب کشیش و مرد مختصر فلسفه خداناباور خود را به روشنی شرح می‌دهد. مرد مختصر، که نماد خود ساد است، به کشیش می‌گوید می‌خواهد توبه کند. اما آنچه او از آن توبه می‌کند گناهی که مرتکب شده نیست بلکه از این واقعیت توبه می‌کند که گناهان بیشتری مرتکب نشده است! (Sade, 1966: 173-175). این نوع خداناباوری هیچ جایی برای درک صحیح جهان و اصول اخلاقی پذیرفته‌شده جهانی باقی نمی‌گذارد. علاوه بر این، محدود دانستن لذات انسان به لذات جنسی و حیوانی، که در این نوع خداناباوری مشهود است، سبب می‌شود انسان از لذت‌های برتر معنوی محروم بماند.

۳.۵.۲. ویلیام امپسون

امپسون می‌نویسد: «خدای مسیحت به طرز حیرت‌انگیزی شبیه عمو جو استالین است؛ با همان صبر و شکیبایی در زیر ظاهری خشن، با همان شوخ‌طبعی‌های ناگهانی، با همان بی‌پروایی کامل، با همان سرشت واقعاً بد.» (Empson, 1981: 251). او می‌گوید: «خدای مسیحیت، پدر، خدای تروتولیان، آگوستین و آکویناس، شرورترین چیزی است که قلب سیاه انسان اختراع کرده است.» (Empson, 1981: 260). از نظر جان گری، ویلیام امپسون نتوانسته است میان خداناباوری و اعتقاد به اخلاق سازگاری ایجاد کند. امپسون تنها شرّ متافیزیکی جهان را ظلم می‌داند. اما سؤال اینجاست که چرا باید به ظلم به عنوان پست‌ترین ردیلت و به گفته امپسون تنها چیزی در جهان که ذاتاً شرّ است نگاه کرد؟ در یک جهان بی‌خدا چگونه می‌توان چیزی داشت که از نظر متافیزیکی شرّ است؟ شرّ، به معنای بدخواهی، نوعی عامل را پیش‌فرض می‌گیرد. اگر چنین عاملی وجود نداشته باشد، دیگر هیچ مسئله‌ای در مورد شرّ وجود نخواهد داشت. این تناقضاتی است که اندیشه امپسون هیچ پاسخی برای آن ندارد (Gray, 2018: 121).

۶.۳. خداناباوری بدون پیشرفت

در این نوع خداناباوری، ایده پیشرفت که وجه مشخصه خداناباوری جدید است وجود ندارد. این نوع خداناباوری در عین انکار وجود خدا برای دین احترام قائل است.

۳.۶.۱. جرج سانتایانا

سانتایانا مادی‌گرایی لوکرتیوس را می‌ستود. او می‌نویسد: «تصور لوکرتیوس در مورد آنچه یقیناً ارزشمند یا قابل دستیابی است بسیار حقیرانه است و صرفاً شامل آزادی از خرافات با علوم طبیعی زیادی که این آزادی را تأمین کند، دوستی، و چند لذت حیوانی سخیف و مربوط به سلامتی می‌شد و هیچ عشق، وطن‌پرستی، کار مهم و دینی را دربرنمی‌گرفت.» (Santayana, 1953: 183). سانتایانا با انکار اینکه هر نظمی که در جهان می‌توان یافت اثر خالق الهی است از این تفکر لوکرتیوس پیروی می‌کرد که می‌گفت طبیعت خودکفا است و اغلب خود را مادی‌گرا توصیف می‌کرد. از نظر سانتایانا طبیعت انرژی خلاقه همه چیز در جهان—از جمله گونه انسان و همه کارهای انسان—را تولید می‌کند. هنر، علم، اخلاق، سیاست برای انسان طبیعی هستند و دین نیز چنین است (Gray, 2018: 129). سانتایانا ایده مبنی بر اینکه تمدن در حال پیشرفت است را رد می‌کرد: «خواننده نباید انتظار داشته باشد که من فرصت‌های آزادی را از نظر تاریخی یا فرجام‌شناسی طوری ریشه‌یابی کنم که گویی همه پیشرفت به سوی کمال بوده‌اند. همه چیز در این جهان از حیث زمانی پیشرفتی به سوی مرگ است. پیشرفت واقعی یک رویکرد است و به معنای به کمال رسیدن در نوع خاصی از زندگی در دوران‌های مناسب است.» (Santayana, 1972: 19). سانتایانا این عقیده را که جهان سلسله‌مراتبی است که خدا یا انسانیت در رأس آن است کاملاً رد می‌کند. به نظر می‌رسد جان‌گری با این نوع دیدگاه تا حدی هم‌مدل است (Gray, 2018: 11). دو اشکال بر این نوع نگرش به خدا و دین وجود دارد: ۱. چگونه ممکن است یک امر مفید خالی از حقیقت باشد؟ سانتایانا ارتباط میان حقیقت و ارزش را نادیده می‌گیرد، حال آنکه همواره میان چیزی که مفید است با حقیقت نوعی رابطه مستقیم وجود دارد. بنابراین این دیدگاه که دین را مفید و در عین حال عاری از حقیقت می‌داند نمی‌تواند رابطه میان ارزش و حقیقت را تبیین کند؛ ۲. ناتوانی این دیدگاه در بنیاد نهادن اصول اخلاقی است. «امر خوب هیچ ربطی به نظر و عقیده ندارد. اما ریشه در طبیعت ناخودآگاه و ویرانگر موجودات زنده دارد.» (Santayana, 1927: 2).

۳.۶.۲. جوزف کنراد

از نظر کنراد، بشر بخشی از جهان طبیعی است. او آگاهی بشر را موهبتی مجزا و خاص نمی‌داند و حتی آن را دشمن کمال تلقی می‌کرد. او می‌نویسد: «تفکر دشمن بزرگ کمال است. مجبورم بگویم که عادت تأمل عمیق از همه عادت‌هایی که بشر متمدن ایجاد کرده کشنده‌تر است.» (Conrad, 2015: 408). کنراد معتقد است آنچه معضل بشر را لاینحل می‌سازد همین آگاهی است: «اگر فقط می‌توانستیم از شر هوشیاری خلاص شویم آن‌گاه می‌شد سیستم‌ها را ساخت و قوانین را وضع کرد. آنچه بشر را غم‌انگیز می‌کند این نیست که آن‌ها قربانیان طبیعت هستند؛ بلکه این است که آن‌ها از آن آگاه‌اند.» (Watts, 1993: 65). به نظر می‌رسد چنین دیدگاهی بعد از سفر او به کنگو و مشاهده رفتار خشونت‌بار کسانی که داعیه تمدن و پیشرفت داشتند با مردم بومی کنگو که مستعمره بلژیکی بود به وجود آمده است. او می‌نویسد: «پیش از سفر به کنگو من فقط یک حیوان محض بودم.» (Watts, 1993: 342). جان‌گری به کنراد نقد خاصی وارد نمی‌کند و به نظر می‌رسد تا حدی با او هم‌مدل است. اما باید گفت در گفته‌های کنراد به نوعی ایضاح مفهومی از آگاهی نیازمندیم. به نظر می‌رسد جوزف کنراد در تمایز میان آگاهی و خودآگاهی دچار اشتباه شده است. آنچه او آن را خودآگاهی می‌نامد خودآگاهی نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از اطلاعات و داده‌هاست که تهی از خودآگاهی است و سبب پیشرفتی لجام‌گسیخته و بدون توجه به مبانی اخلاق و ملاحظات انسان‌دوستانه می‌شود. آگاهی لزوماً منجر به خودآگاهی نمی‌شود. نکته دیگر اینکه جوزف کنراد نقش خداناباوری و دوری از دین را در رفتار خشونت‌بار دولت‌های پیشرفته و به‌ظاهر متمدن با مستعمراتی مانند کنگو نادیده می‌گیرد.

۳.۷. خداناباوری سکوت

از نظر جان‌گری، به‌رغم اینکه اسپینوزا و لف شستوف به نوعی الهیات سلبی قائل‌اند، نمی‌توان مرز مشخصی میان خداناباوری و الهیات سلبی ترسیم کرد.

۳.۷.۱. اسپینوزا

از نظر جان گری منظور اسپینوزا از خدا در کتاب/خلاق ذات واحد نامتناهی است که با طبیعت یکی است و اگر خدا این گونه باشد دیگر جایی برای خدای یکتاپرستی یا همان خدای ادیان باقی نمی ماند (Gray, 2018: 149). از نظر او خدای ادیان خدای خالق است و با یگانه دانستن خدا با طبیعت صفت خالقیت را از او سلب می کنیم. طبق تعریف جان گری از خداناباوری اگر یک سیستم فکری ایده ای از یک ذهن خالق را به کار نگیرد در مقوله خداناباوری قرار می گیرد. به نظر می رسد تلقی جان گری از خدای ادیان محدود به خدای مشخص است. خدای مشخص فقط یکی از تصورات ادیان از خداوند را شامل می شود و علاوه بر این تصور دیگری از خداوند وجود دارد که خداوند را به عنوان یک خدای نامتشخص که با هستی و وجود یکی است نشان می دهد. نادیده گرفتن تصورات گوناگون از خداوند در ادیان نقدی است که به جان گری وارد است و همین امر سبب شده است اسپینوزا را در زمره خداناباوران قرار دهد.

۳.۷.۲. لف شستوف

شستوف نه تنها معتقد بود ایمان مستقل از عقل است بلکه فکر می کرد تنها با شکستن مرزهای عقل می توان به خدا رسید. از نظر شستوف اسپینوزا می خواست سراسر جهان را در سیستم واحدی از حقایق ضروری جای دهد و با این کار جایی برای آزادی معنوی باقی نگذاشت. فلسفه اسپینوزا روح را در زندانی مفهومی که ذهن بشر برای خود ساخته است زندانی می کرد. به باور شستوف هر گونه تصور انسانی از خدا باید کنار گذاشته شود (Shestov, 1968: 69). جان گری اندیشه او را که نوعی الهیات سلبی است تحت مقوله خداناباوری سکوت جای می دهد (Gray, 2018: 153). لکن می توان در شناخت خداوند هم از ایمان بهره برد هم عقل را پاس داشت و به معنای خداناباور بودن اسپینوزا یا شستوف نیست.

۴. انتقادهای جان گری به انواع خداناباوری

در اینجا، با استفاده از انتقادهای جان گری به پنج نوع اول خداناباوری، نقد گونه های خداناباوری را به شکل برهین منطقی درآورده ایم. او با دو نوع آخر خداناباوری تا حدی هم دل است. بنابراین نقد دو نوع آخر را به صورت جداگانه در قسمت بعد، که به بررسی انتقادی دیدگاه های او اختصاص دارد، خواهیم آورد.

۴.۱. نقد خداناباوری جدید

نقد جان گری بر خداناباوری جدید در قالب یک برهان منطقی چنین است:

(الف) پیش فرض خداناباوری جدید این است که دین نوع ابتدایی و نسخه تکامل نیافته علم است.

(ب) خداناباوری جدید، از پیش، فرض گرفته است که می توان یک نظام اخلاقی مبتنی بر علم ایجاد کرد.

(ج) لازمه این فرض که «دین نوع ابتدایی علم است» خارج کردن تمثیلات و نمادها و استعاره ها از دایره دین و منحصر کردن دین به معنای ظاهری متون دینی است.

(د) دین سرشار از تمثیلات، استعارات، نمادها، و معانی باطنی است.

(ه) دین نوع ابتدایی علم نیست (الف، ج، د).

(و) اخلاق مربوط به حوزه ارزش هاست.

(ز) علم منحصر به حوزه واقعیت هاست.

(ح) حوزه واقعیت ها با حوزه ارزش ها تفاوت دارد.

(ط) علم نمی تواند شکاف میان حوزه ارزش ها و واقعیت ها را پر کند (و، ز، ح).

(ی) نمی توان یک نظام اخلاقی مبتنی بر علم ایجاد کرد (ب، ط).

(ک) هر دو پیش فرض خداناباوری جدید باطل است (ه، ی).

(ل) اگر حتی یکی از پیش فرض های یک نظریه باطل باشد آن نظریه از حیث منطقی معتبر نیست.

نتیجه: خداناباوری جدید از حیث منطقی معتبر نیست (ک، ل).

۲.۴. نقد خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار

نقد خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار در قالب یک برهان منطقی چنین است:

الف) خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار، از قبل، درستی ایده پیشرفت و ایده انسانیت را فرض گرفته است.

ب) ایده پیشرفت متضمن سه جزء است:

۱. بشر دائم و پیوسته در حال پیشرفت است.

۲. این پیشرفت دائمی به نحو بدیهی ذاتاً مطلوب و خیر است.

۳. مفهوم پیشرفت مستقل از مفاهیم دینی شکل گرفته است.

ج) بشر دائم و پیوسته در حال پیشرفت نیست. تاریخ اوج و انحطاط دواوری تمدن‌ها گواه بر این امر است. پیشرفت و انحطاط

بشر دو نقطه متقابل دایره‌ای هستند که تاریخ بشر در آن سیر می‌کند.

د) مطلوب و خیر بودن پیشرفت را نمی‌توان امری بدیهی دانست.

ه) ایده پیشرفت از ایده نجات و رستگاری در ادیان وام گرفته شده است.

و) هر سه جزء ایده پیشرفت باطل است (ب، ج، د، ه).

ز) ایده انسانیت مبتنی بر دو جزء است:

۱. مفهوم کلی واحدی، به عنوان انسانیت، مستقل از مفاهیم دینی وجود دارد.

۲. تلاش برای پیشرفت مصداق این مفهوم ذاتاً مطلوب است.

ح) مفهوم کلی انسانیت از مفهوم یکتاپرستی در ادیان وام گرفته شده است.

ط) مطلوب بودن تلاش برای پیشرفت مصداق مفهوم انسانیت ذاتی این تلاش نیست (د، و).

ی) هر دو جزء ایده انسانیت باطل است (ز، ح، ط).

ک) هر دو پیش‌فرض خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار باطل است (و، ی).

ل) اگر حتی یکی از پیش‌فرض‌های یک نظریه باطل باشد آن نظریه از حیث منطقی معتبر نیست.

نتیجه: خداناباوری مبتنی بر انسان‌گرایی سکولار از حیث منطقی معتبر نیست (ک، ل).

۳.۴. نقد خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم

نقد خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم در قالب برهان منطقی چنین است:

الف) خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم مبتنی بر چهار مکتب است که عبارت‌اند از: انسان‌گرایی تکاملی،

مسمریسم، ماده‌باوری دیالکتیک، فرانسون‌گرایی.

ب) هر چهار مکتب دو پیش‌فرض مشترک دارند:

۱. «باید» با استفاده از علم بهترین ویژگی‌های گونه انسان را ارتقا داد.

۲. حقیقت انسان منحصر در ماده (یا ماده و انرژی) است.

ج) علم نمی‌تواند تشخیص دهد چه ویژگی‌هایی بهترین ویژگی‌های انسان هستند. زیرا تشخیص این امر مربوط به حوزه

ارزش‌ها و اخلاق است. تعیین لزوم و «باید» در تعیین و ارتقای این ویژگی‌ها نیز خارج از محدوده توانایی‌های علم است.

د) هیچ دلیلی بر انحصار حقیقت انسان در ماده (یا ماده و انرژی) وجود ندارد؛ وجود امورمانند ادراکات فراحسی، حیث

التفاتی، هویت یگانه، و آگاهی پدیداری در انسان امری خلاف آن را ثابت می‌کنند.

ه) هر دو پیش‌فرض مکاتب چهارگانه یادشده باطل است (ب، ج، د).

و) اگر مبانی یک نظریه باطل باشد آن نظریه از حیث منطقی نامعتبر است.

نتیجه: خداناباوری به مثابه ساختن نوعی دین از علم از حیث منطقی نامعتبر است (ه، و).

۴.۴. نقد خداناباوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن

نقد این نوع خداناباوری در قالب برهان منطقی چنین است:

- (الف) خداناباوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن مبتنی بر مکاتب ژاکوبینیسم، بلوشیسم، و لیبرالیسم است.
 (ب) پیش فرض هر سه مکتب یادشده این است که مستقل از دین هستند و هدفشان از بین بردن نفوذ دین در سطح جامعه است.
 (ج) ایده پیشرفت و ایده نجات دو پیش فرض دیگر این سه مکتب است.
 (د) ایده پیشرفت و ایده نجات در اصل از مضامین دینی گرفته شده اند.
 (ج) خداناباوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن ذاتاً خود متناقض است (الف، ب، ج، د).
 (د) شرط لازم برای اعتبار منطقی یک نظریه سازگاری مقدمات و پیش فرض های آن است.
 نتیجه: خداناباوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن از حیث منطقی معتبر نیست (ج، د).

۴.۵. نقد خداناباوری در قالب خداستیزی

نقد این نوع خداناباوری در قالب یک برهان منطقی چنین است:

- (الف) خداناباوری در قالب خداستیزی بر این پیش فرض استوار است که ذات جهان و طبیعت بر شر استوار است.
 (ب) منظور از این نوع شر شر متافیزیکی است.
 (ج) شر متافیزیکی نیازمند در نظر گرفتن یک عامل (یا همان خداوند) است.
 (د) خداناباوری در قالب خداستیزی ذاتاً خود متناقض است (الف، ب، ج).
 (ه) شرط لازم برای اعتبار منطقی یک نظریه سازگاری مقدمات و پیش فرض های آن است.
 نتیجه: خداناباوری در قالب خداستیزی از حیث منطقی معتبر نیست (د، ه).

۵. بررسی انتقادی دیدگاه جان گری

جان گری، به رغم اینکه تقسیم بندی بدیعی از گونه های خداناباوری ارائه می دهد و نقدهایش در پنج نوع اول خداناباوری دقیق و تحسین برانگیز است، از نقد دو نوع آخر خداناباوری غافل است و به رغم اشکالات بنیادینی که دارند به نحوی با آنها همدلی نشان می دهد. علاوه بر این، به نظر می رسد گونه هفتم خداناباوری را نتوان خداناباوری نامید. به عکس، می توان، بدون کنار گذاشتن تعریف جان گری، آن را گونه ای از خداناباوری دانست. در اینجا به دو نوع اخیر خداناباوری که دیدگاه جان گری در خصوص خدا و دین نیز محسوب می شوند نقدهایی در قالب برهان منطقی وارد کرده ایم.

۵.۱. نقد دیدگاه جان گری در خصوص خداناباوری بدون پیشرفت

نقد دیدگاه جان گری در خصوص خداناباوری بدون پیشرفت در قالب برهان منطقی چنین است:

- (الف) خداناباوری بدون پیشرفت مبتنی بر دو پیش فرض است:
 ۱. دین ارزش معرفت شناختی ندارد. اما امری طبیعی است که می تواند از حیث کارکردی مفید باشد.
 ۲. افزایش آگاهی در بشر صرفاً سبب افزایش محنت و رنج در او می شود. بنابراین امور ناآگاهانه مانند دین را نباید از بشر گرفت.

- (ب) چنین نیست که امری از حیث کارکردی معتبر باشد و در عین حال از حیث معرفت شناختی بی اعتبار باشد.
 (ج) آنچه موجب رنج فزاینده بشر شده است افزایش اطلاعات به صورت ناآگاهانه است، نه افزایش آگاهی.
 (د) هر دو پیش فرض خداناباوری بدون پیشرفت باطل است (الف، ب، ج).
 (ه) اگر مبانی یک نظریه باطل باشد آن نظریه از حیث منطقی نامعتبر است.
 نتیجه: خداناباوری بدون پیشرفت از حیث منطقی نامعتبر است (د، ه).

۵.۲. نقد دیدگاه جان گری در خصوص خداناباوری سکوت

نقد دیدگاه جان گری در خصوص خداناباوری سکوت در قالب برهان منطقی چنین است:

الف) خداناباوری سکوت مبتنی بر سه پیش فرض است:

۱. خداناباوری یعنی باور نداشتن به خدای خالق.

۲. باور به خدای نامتشخص با باور به خدای خالق غیر قابل جمع است.

۳. مکاتبی که به خدای نامتشخص قائل اند خداناباورند.

ب) باور به خالقیت با باور به نامتشخص بودن خدا ذاتاً غیر قابل جمع نیست؛ همان طور که ابن عربی (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۷: ۱۵۴ - ۱۵۷) و ملاصدرا (حامدی، ۱۳۹۵: ۱۵۸ - ۱۶۷) میان باور به وحدت شخصیه وجود و باور به خالقیت خداوند جمع کرده اند.

ج) پیش فرض دوم و سوم خداناباوری سکوت با هم ناسازگارند (الف و ب).

د) شرط لازم برای اعتبار منطقی یک نظریه سازگاری میان پیش فرض های آن است.

نتیجه: خداناباوری سکوت از حیث منطقی معتبر نیست (ج، د).

۶. نتیجه

همان گونه که انواع مختلفی از خداناباوری وجود دارد، خداناباوری نیز گونه های متفاوتی دارد. جان گری ملاک خداناباوری را نه در صرف اعتقاد، بلکه در استفاده نکردن از ایده یک ذهن خالق در یک نظام فکری می داند. از منظر او خداناباوری جدید با شبه علم آمیخته است و ادعای اخلاقی مبتنی بر علم توسط آن با تناقض های جدی روبه روست و تعریف درستی از دین ندارد. پیش فرض های خداناباوری مبتنی بر انسان گرایی سکولار یعنی ایده انسانیت و ایده پیشرفت هر دو ریشه در مضامین دینی، یعنی یکتاپرستی و باور به نجات، دارند و از این رو این نوع خداناباوری به گونه ای تناقض آمیز، در عین رد دین، بر مضامین دینی مبتنی است. همین اشکال بر گونه ای از خداناباوری که می کوشد نوعی دین از علم بسازد نیز وارد است. علاوه بر آن، پیروان این گونه از خداناباوری اغلب به اشتباه اخلاق را با تکامل یگانه می داند. جان گری خداستیزی مارکی دوساد و شخصیت کریلوف و امپسون را گونه ای دیگر از خداناباوری می داند که وجه مشخصه آن خداستیزی و باور به اصالت شر در جهان است. این نوع خداناباوری می کوشد در عین انکار خداوند جهان را سرشار از شر متافیزیکی ترسیم کند. به باور جان گری، این امر نوعی تناقض در اندیشه چنین خداناباورانی را نشان می دهد. زیرا نمی توان، در عین انکار یک عامل کل، به شر متافیزیکی قائل بود. خداناباوری در قالب مکاتب سیاسی مدرن - مانند ژاکوبینیسم، بلشویسم، لیبرالیسم انجیلی - نیز هیچ گونه اصلتی ندارد و پیش فرض های خود را از گنوسیسم و ایده آخرالزمانی دین مسیحیت گرفته است. جان گری با خداناباوری بدون پیشرفت سانتایانا و جوزف کنراد تا حدی همدل است. اما این نوع خداناباوری که در عین رد دین برای دین ارزش قائل است در تبیین رابطه میان ارزش و حقیقت ناتوان است. علاوه بر آن، اخلاق طبیعت گرایانه ای که سانتایانا پیشنهاد می دهد با مشکلات بنیادین جدی مواجه است و نمی تواند تعریف واحد و یکسانی از ارزش های اخلاقی ارائه دهد. مشکل دیدگاه جوزف کنراد نیز خلط میان آگاهی و خودآگاهی است و توجهی به ناآگاهی خود از واقعیت کشورهای به ظاهر متمدن ندارد و نقش خداآگاهی را در ایجاد صلح میان افراد بشر نادیده می گیرد. جان گری الهیات سلبی اسپینوزا و لف شستوف را نیز گونه ای خداناباوری می داند. اما این امر به تلقی اشتباه او از تصور ادیان از خداوند و منحصر کردن این تصور در خدای متشخص و مقابل دانستن ایده خلق با تصور خدای نامتشخص برمی گردد. با وجود این، اسپینوزا با عقل گرایی افراطی مانع آزادی معنوی ناشی از ایمان می شود و لف شستوف با ایمان گرایی افراطی امکان شناخت عقلی خداوند را نادیده می گیرد. در نهایت به نظر می رسد همه گونه های خداناباوری، در سیستم فکری خود، با نوعی تناقض و ناسازگاری درونی مواجه اند و همین امر اعتبار منطقی آن ها را زیر سؤال می برد.

- (1953). *Three Philosophical Poets*. New York: Doubleday.
- (1967). *Soliloquies in England and Later Soliloquies*, with a new introduction by Ralph Ross, Ann Arbor. Michigan: University of Michigan Press.
- (1972). *Dominations and Powers: reflections on liberty, society and government*, Clifton, NJ: Augustus M. Kelley.
- Shestov, L. (1968). *Athens and Jerusalem*. trans. with an introduction by Bernard Martin. New York: Simon & Schuster.
- Tabatabaei, S.M. (2003). *Al-Mizan in Tafsir al-Quran*. 9th edition. Qom: Islamic Publications. (in Arabic)
- Trotsky, L. (2005). *Literature and Revolution*. Chicago: Haymarket Books.
- Watts, C. (1993). *Preface to Conrad*. 2nd edn. London and New York Longman.
- Wittgenstein, L. (2010). *Remarks on zzzz ssss Golden Bough*. ed. Rush Rhees. trans. A. C. Miles. Corbridge: Brynmill Press.

